

Islamic Law and Jurisprudence Studies
Volume 17, Consecutive Number 39, Summer 2025
Issn: 2717-0330

Pages 317-344 (Research article)

Received: June 13, 2022 Revised: September 14, 2022 Accepted: October 08, 2022

Journal Homepage: <https://feqh.semnan.ac.ir>

This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



A Critical Examination of the Usulī Theory of “ʔæfw”

Farzad. Parsa¹ 

1: Associate Professor, Department of Jurisprudence and Shafi'i Law, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran: f.parsa@uok.ac.ir

Abstract: The concept of ʔæfw also referred to as la-hukm (“absence of ruling”), mæskūt ʔæn hukmihi (“that whose ruling is unspoken”), or khælu min-æ-l-hukm (“devoid of ruling”) as per its proponents, constitutes a distinct category outside the framework of ʔæhkām tæklīfiyyah (obligatory, prohibited, recommended, and disliked rulings) and ahkām wædhʔiyyah (constitutive or situational rulings). It is intermediary between the lawful (hælal) and the unlawful (hæram). Due to the absence of any explicit legal evidence (dælīl) or divine address (khitab) concerning it, ʔæfw differs from mubah (permissible), and even its status as a legal ruling is contested among scholars. Conversely, some jurists deny the existence of a separate category called ʔæfw, arguing that its alleged instances fall either within ʔibahæh and hælal or can be subsumed under bæraʔæh ʔæslīyyæh (presumption of non-liability) or inferred through intrinsic good and evil (husn wæ-qubh dhafī). Each group supports its stance through both rational and transmitted arguments. This study employed a descriptive–analytic approach based on content analysis and draws upon ʔusūl-æ-l-fiqh sources across Islamic schools of thought. It concluded in favor of recognizing ʔæfw as an independent and valid jurisprudential category, thus supporting the position of its proponents.

Keywords: ʔæfw, ruling (hukm), tæklīfī, wædhʔī, mubāh

- F. Parsa (2025) “A Critical Examination of the Usulī Theory of “ʔæfw””, Semnan University: *Islamic Law and Jurisprudence Studies*, 17(39), 317-344.

[Doi:10.22075/feqh.2022.27485.3286](https://doi.org/10.22075/feqh.2022.27485.3286)

فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی

سال ۱۷ - شماره ۳۹ - تابستان ۱۴۰۴

صفحات ۳۴۴-۳۱۷ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۱/۰۳/۲۳ - بازنگری ۱۴۰۱/۰۶/۲۳ - پذیرش ۱۴۰۱/۰۷/۱۶

نقد و بررسی نظریه اصولی «عفو»

فرزاد پارسا^۱

f.parsa@uok.ac.ir

۱: دانشیار گروه فقه و حقوق شافعی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.

چکیده: عفو با عناوین دیگری چون «لاحکم» و «مسکوت عن حکمه» و «خلو از حکم» بر اساس رأی قائلان به آن، موضوعی خارج و جدا از احکام تکلیفی و وضعی است که جایگاهی میان حلال و حرام را به خود اختصاص داده و به علت عدم وجود دلیل و خطاب دال بر آن، موضوعی متفاوت از مباح می باشد که حکم بودن آن نیز محلّ خلاف این گروه است. اما برخی منکر جایگاهی به نام عفو شده و مصادیق ادعایی عفو را یا در شمار اباحه و حلال دانسته و یا بر این باورند که حکم این امور، مشمول برائت اصلی و یا قابل استخراج بر اساس حسن و قبح ذاتی است. هر یک از این قائلان جهت تأیید رأی خود به ادله ای عقلی و نقلی متمسک شده اند. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی از نوع تحلیل محتوا و بر اساس منابع اصولی مذاهب اسلامی انجام شده و ترجیح آن، پذیرش جایگاه عفو و رأی قائلان به آن است.

کلیدواژه: عفو، حکم، تکلیفی، وضعی، مباح.

فرزاد پارسا - سال هفدهم - تابستان ۱۴۰۴ - شماره ۳۹

- پارسا، فرزاد (۱۴۰۴) «نقد و بررسی نظریه اصولی «عفو»». دانشگاه سمنان: مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان.

۱۷ (۳۹). ۳۴۴-۳۱۷.

[Doi: 10.22075/feqh.2022.27485.3286](https://doi.org/10.22075/feqh.2022.27485.3286)

مقدمه

رویه ثابت در کلام علما و منابع اصولی، تقسیم حکم به حکم تکلیفی و حکم وضعی است. هر کدام از این دو خود به انواع مختلفی تقسیم شده‌اند. حکم تکلیفی به واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح و حکم وضعی به سبب، شرط، مانع، صحت و بطلان تقسیم شده است، گرچه اختلافات اندکی در خصوص این انواع قابل مشاهده است. بر این اساس، تمام افعال و اعمال مکلفان، واجد حکم خاص خود خواهند شد. اما در مواردی مشاهده می‌شود که شریعت در خصوص برخی موضوعات و امور مربوط به مکلفان ساکت مانده و حکمی در خصوص آنها صادر نکرده است. در موارد زیادی به وسیله قیاس و دیگر ابزار اجتهادی، حکم مسائل مسکوت و فاقد حکم تبیین شده است، اما بازهم مسائل و موضوعاتی هستند که مسکوت و بدون حکم باقی مانده‌اند. نصوص فراوانی در قرآن و سنت به وجود این موارد مسکوت و فاقد حکم اشاره داشته و غالباً با نام «عفو» از این امور نام برده‌اند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا عفو، مرتبه‌ای جدا و مستقل از احکام تکلیفی و وضعی است، یا این که این موارد در شمار مصادیق حلال و مباح قرار دارند، و یا این که ترتیبات دیگری در خصوص آنها وجود دارد؟ سؤالی که این پژوهش در تحقیقی توصیفی - تحلیلی، از نوع تحلیل محتوا در پی یافتن پاسخی برای آن بر اساس نظریات و دیدگاه‌های علما و اصولیان مذاهب اسلامی و در نهایت، اثبات یا ردّ نظریه «مرتبه عفو» است؛ نظریه‌ای که از دیدگاه‌های خاص و به نوعی جدید شاطبی است؛ چه با وجود بحث در خصوص این موضوع در میان علما، وی آن را برای اولین بار به صورتی جداگانه و در بحثی خاص در کتاب «الموافقات فی أصول الشریعه» خود مطرح و برجسته ساخته است. غیر از وی کسی از قدما و متأخرین و معاصرین شاطبی ورود جدی به این بحث نداشته و صرفاً اظهار نظرهای پراکنده‌ای در برخی منابع اصولی در خصوص این موضوع قابل مشاهده است. در میان تحقیقات معاصرین، صرفاً مقاله‌ای تحت عنوان «مرتبه العفو أو منطقه الفراغ الشرعی و علاقتها بالقواعد الخمس

الکبری» نوشته‌ی «احمد محمود احمد محمود ابوحسوبه» در «الکلیه الجامعه الاسلامیه بیهایج السلطان احمد شاه» مالزی، شماره ۳، سال ۲۰۱۹ به این بحث پرداخته است. وی در این اثر، بیشتر نظریات شاطبی را بازگویی کرده و ارتباط این بحث را با آن قواعد فقهی مورد بحث قرار داده است.

۱- دیدگاه علما در خصوص امکان اثبات مرتبه عفو

موضوع جایگاه و مرتبه عفو بسیار مهجور واقع شده و علما در خصوص آن کمتر اظهار نظر کرده‌اند و تبیین این که دیدگاه عالمی در این خصوص چه می‌باشد، آسان نیست. اما با توجه به جزئیات و فحوای کلام و مباحث علما، می‌توان دیدگاه‌های موجود در خصوص امکان اثبات این مرتبه را به شکل زیر دسته بندی کرد:

۱-۱- قول اول: اثبات مرتبه عفو

شاطبی را شاید اولین کسی دانست که صراحتاً قائل به نظریه «مرتبه العفو» شده است. وی می‌گوید: «یصح أن یقع بین الحلال و الحرام مرتبه العفو، فلا یحکم علیه بأنه واحد من الخمسه المذكوره، یعنی احکام پنجگانه تکلیفی - هکذا علی الجملة»^۱ (شاطبی، ۲۰۰۶: ۹۱).

ابن تیمیه در جایی چنان بحث را پیش می‌راند که انگار نافی مرتبه عفو و قائل به اندراج عفو در حلال است. وی می‌گوید: خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ» (انعام: ۱۱۹) و تفصیل به معنای تبیین است. خدای متعال فرموده که محرّمات را بیان کرده است؛ پس آن چه تحریمش بیان نشده است، حرام نیست و آن چه که حرام نیست، حلال است، زیرا جز حلال و حرام چیزی وجود ندارد (ابن تیمیه، ۲۰۰۵: ۵۳۶/۲۱). اما در جایی دیگر به صورت ضمنی مرتبه عفو را پذیرفته و عفو را چیزی جدا از اباحه و حلال دانسته با این استدلال که تحلیل نیازمند دلیل و خطاب است

۱. چنان که آمد، شاطبی این مرتبه را چیزی جدا از احکام پنجگانه تکلیفی دانسته است، اما نگفته که این مرتبه، حکم ششم است و نیز نگفته که حکم نیست؛ به همین دلیل گفته است «علی الجملة».

و در شرحی بر آیه «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً» (انعام: ۱۴۵) می‌گوید: در این آیه تحریم از غیر موارد مذکور نفی شده است؛ پس مابقی موارد که در مورد تحریمشان سکوت شده است، عفو هستند و تحلیل به وسیله یک خطاب امکان پذیر است. به همین دلیل، در آیه نازل شده بعد از این آیه آمده است: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّينَ ... الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ» (مائده: ۴-۵). پس در آن روز طیبات برای آنان حلال شد و قبل از این، جز موارد استثنا شده، چیزی برایشان حرام نبود. (ابن تیمیه، ۲۰۰۵: ۴۶/۷).

القرافی گرچه تصریحی به این بحث ندارد، اما در باب قبض بدون اذن شرع می‌گوید: «قبض بدون اذن شرعی، گاهی به مانند غضب توأم با علم است که فرد به این خاطر دچار اثم خواهد بود، اما گاهی بدون علم است و فرد گمان می‌برد مال اوست. در این حالت نمی‌توان گفت: شرع در قبض آن به وی إذن داده است، بلکه با اسقاط اثم، وی را عفو کرده است. نیز اگر شخصی با زنی همبستر شود با این ظن که زن خودش است، گفته نمی‌شود که شارع به وی إذن داده است، بلکه وی را عفو کرده است و برای خدای متعال در فعل مخطیء و ناسی و وطء در شبهات و نیز قتل به خطا حکمی وجود ندارد، بلکه فقط عفو است و بلکه این افعال برای این افراد در حکم فعل بهائم است که در آن نه إذن وجود دارد و نه منع» (القرافی، ۲۰۰۰: ۲۰۵/۲). ابن شاطب نیز در حاشیه خود بر کتاب الفروق القرافی این دیدگاه را پذیرفته و مباحث مطروحه از جانب الشاطبی را بازگو کرده است (ر.ک: القرافی، ۱۹۹۸: ۲۹۸/۱ به بعد). از معاصرین، وهبه الزحیلی (الزحیلی، ۲۰۱۰: ۹۵/۱) نیز همین دیدگاه را ترجیح داده است.

ادله این گروه: الشاطبی به عنوان برجسته‌ترین حامی و نظریه پرداز این بحث، در خصوص اثبات این مرتبه بیشترین دفاع را داشته و شاید تنها کسی است که در این

خصوص اقدام به استدلال کرده باشد. در خصوص اثبات این رأی به موارد زیر استدلال شده است:

۱- احکام پنج گانه تکلیفی به افعال مکلفین تعلق دارد، اگر قصد آن فعل را کرده باشند، اما در غیر این صورت تعلقی ندارد و اگر یکی از این احکام به فعل مکلف تعلق پیدا نکرد در حالی که این فعل از کسی صادر شده بود که شأنش چنین باشد که باید تعلق پیدا کند؛ این همان معنای عفو است، یعنی مؤاخذه‌ای به دنبال ندارد (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۱).

۲- نصوص مختلفی به صورت خاص مبین وجود چنین جایگاهی هستند. این نصوص عبارتند از:

– رسول خدا(ص) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فَرَضَ فَرَأَضَ فَلَا تُضِيعُوهَا وَحَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَى عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رُخْصَةً لَكُمْ لَيْسَ بِنِسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا» (بیهقی، ۱۳۴۴: ۱۲/۱۰؛ الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۱).

– از عبدالله بن عباس نقل شده است که فرمود: «ما رأيت قوماً كانوا خيراً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ما سألوه إلّا عن ثلاث عشرة مسألة حتى قبض، كلهن من القرآن، منهن: و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ» و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى» و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ» ما كانوا يسألون إلّا عن ما كان ينفعهم» (البوصیری، ۱۹۹۹: ۲۳۶/۱؛ الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۱).

منظور ابن عباس این است که رفتار و منش غالب در میان اصحاب پیامبر(ص) چنین بوده است که در خصوص موارد مسکوت و بدون حکم، کمتر سؤال می کردند و اگر هم سؤال می کردند در باب امور نافع بود.

– از عبدالله بن عباس(رض) نقل است که گفت: «ما لم يذكر في القرآن؛ فهو ممّا عفا الله عنه». نیز در روایات آمده است: «و كان يسأل عن الشيء لم يحرم؛ فيقول: عفو».

۱. یعنی موضوعاتی که شبهه حرمت در آنها وجود داشت، اما تحریم نشده و بلکه مسکوت مانده بود.

نیز آمده است: «و قيل له: ما تقول في أموال أهل الذمه؟ فقال: العفو» یعنی: از آنان زکات گرفته نمی‌شود» (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۱).

اگر منظور روایت این است که به مقتضای نصّ از آنان زکات گرفته نمی‌شود، استدلال به این روایت خارج از محلّ نزاع است، اما اگر منظور این است که این موضوع، مسکوت است و به همین دلیل از آنان زکات اخذ نمی‌شود، این استدلال داخل محلّ نزاع است. البته می‌توان اختلاف در خصوص این موضوع را هم به بحث امکان مخاطب بودن کفّار به فروع شریعت که از جمله موضوعات اختلافی در اصول فقه می‌باشد، ارجاع داد.

– سفیان بن عمرو بن دینار می‌گوید: به جابر بن زید گفتم: آنان اظهار می‌دارند که رسول خدا(ص) در روز فتح خیبر از خوردن گوشت خران اهلی نهی کرده است. وی گفت: حکم بن عمرو این موضوع را به عبدالله بن عباس می‌گفت، اما وی نمی‌پذیرفت و این آیه را در پاسخ قرائت می‌کرد: «قُلْ لَا أَجِدُ فِيْمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا» (انعام: ۱۴۵). مردم در زمان جاهلیّت اشیائی را به علّت این که ناپاک می‌دانستند، ترک می‌کردند تا این که خدای متعال قرآن را نازل فرمود و در آن حلال و حرام را اعلام کرد؛ پس آن چه خداوند متعال حلال کرده باشد، حلال است و آن چه حرام کرده باشد، حرام است و آن چه که در باب آن سکوت کرده باشد، آن عفو است. سپس وی این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ لَا أَجِدُ فِيْمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِيتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ» (انعام: ۱۴۵) ... اگر ابن عباس می‌دانست که خداوند این گوشت را حرام کرده است قطعاً به سراغ دلیل دیگری نمی‌رفت، اما ایشان این حکم پیامبر(ص) را نمی‌دانست (بیهقی، ۱۳۴۴: ۳۳۰/۹).

– از سلمان فارسی(رض) روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَلَّ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا فَمَا أَحَلَّ فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ وَ مَا سَكَتَ عَنْهُ فَهُوَ عَفْوٌ» (بیهقی، ۱۳۴۴: ۱۲/۱۰). در روایت دیگری از ایشان آمده است: «سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِ السَّمَنِ وَ الْجَبَنِ وَ

الْفَرَاءَ فَقَالَ: «الْحَلَالُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَالْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَمَا سَكَتَ عَنْهُ فَهُوَ عَفْوٌ» (بيهقی، ۱۳۴۴: ۱۲/۱۰). در روایت دیگری آمده است: «ما أحل الله في كتابه فهو حلال و ما حرّم فهو حرام و ما سكت عنه فهو عفو فاقبلوا من الله عافيته فإن الله لم يكن لينسى شيئاً ثم تلا هذه الآية و ما كان ربك نسياً» (ابن رجب، ۱۴۰۸: ۲۷۶). نیز الشاطبی از عیید بن عمیر - از كبار متصوّفه - نقل کرده که می گوید: «أحلّ الله حلالاً و حرّم حراماً، فما أحلّ فهو حلال، و ما حرّم فهو حرام، و ما سكت عنه فهو عفو» (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۱-۹۲).

۳- برخی ادله وجود دارند که فی الجمله مؤید معنای عفو شده اند. این ادله به صورت زیر قابل ذکر هستند:

- خداوند متعال می فرماید: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» (توبه: ۴۳) اعطای اذن در صورت عدم وجود نصّ، محلّ اجتهاد است (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۲).

- چنان که اصولیان می گویند عفو از خطای در اجتهاد در شریعت اسلامی ثابت شده است. از جمله دلایل این مدعا، این آیه ۶۸ سوره انفال است که می فرماید: «لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۲).

- رسول خدا(ص) سؤال کردن زیاد در مسائلی که حکمش نازل نشده بود را مکروه می دانست و این موضعگیری ایشان مبنی بر حکم برائت اصلی بود، زیرا این قاعده راجع به همین معنا است؛ یعنی با وجود این اصل، افعال، معفو عنه هستند و رسول خدا(ص) فرموده اند: «إِنَّ أَكْثَرَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْماً مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَحْرَمْ عَلَيْهِمْ فَحَرَّمَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ» (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۲؛ البزار، ۲۰۰۳: ۱/۱۹۵). نیز می فرمایند: «ذرونی ما ترکتکم؛ فإنما هلك من قبلکم بکثرة سؤالهم و اختلافهم علی أنبيائهم ما نهیتکم عنه فانتھوا، و ما أمرتکم به فأتوا منه ما استطعتم» (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۲؛ بیهقی، ۱۳۴۴: ۱/۳۸۸).

- در روایات آمده است: رسول خدا آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران: ۹۷) را قرائت فرمود، پس شخصی گفت: یا رسول الله! اکل عام (فرض)؟ فأعرض. ثمَّ قال: یا رسول الله! اکل عام (فرض)؟ فأعرض. ثمَّ قال: یا رسول الله! اکل عام؟ فقال رسول الله صلَّى الله علیه وسلَّم: «والذی نفسی بیده؛ لو قلتها لوجبت، ولو وجبت ما قمتم بها، ولو لم تقوموا بها لکفرتم؛ فذرونی ما ترککم» (بیهقی، ۱۳۴۴: ۳۲۵/۴). نیز در خصوص چنین مواردی این آیه نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (مائده: ۱۰۱). سپس آیه در ادامه می فرماید: «عَفَا اللَّهُ عَنْهَا» (مائده: ۱۰۱). منظور از این آیه همان «اشیاء» در قسمت قبلی آیه است؛ پس این موارد عفو هستند (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۲).

- رسول خدا(ص) سؤال کردن زیاد را ناخوشایند دانسته و از آن عیبجویی کرده و از کثرت سؤال نهی فرموده‌اند. روزی ایشان ایستاده بودند و علامات ناخشنودی و خشم بر چهره ایشان نمودار بود. ایشان از قیامت یاد کرد و قبل از آن موارد بزرگی را بیان داشتند. سپس فرمودند: «من أحبَّ أن يسأل عن شيء فليسأل عنه، فوالله؛ لا تسألوني عن شيء إلَّا أخبرتکم به ما دمت فی مقامی هذا». انس می گوید: مردم وقتی این سخن را شنیدند زیاد گریه کردند و پیامبر بارها فرمود: از من سؤال کنید. پس عبدالله بن حذافه سهمی پرسید: پدر من کیست؟ پیامبر فرمود: پدر تو حذافه است. وقتی پیامبر به گفتن «از من سؤال کنید» بارها ادامه داد، عمر بن خطاب زانو زد و گفت: «یا رسول الله! رضینا بالله ربًّا وبالإسلام دیناً وبمحمدٍ نبیًّا». وقتی عمر این سخنان را گفت، رسول خدا سکوت کرد، آن آیه - لا تسألوا عن أشياء - نازل شد و رسول خدا در ابتدا - قبل از بیان این آیه - فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ؛ لَقَدْ عَرَضْتُ عَلَى الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَنْفَا فِي عَرْضِ هَذَا الْحَاظِ وَ أَنَا أَصْلَى؛ فَلَمْ أَرْ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ». ظاهر سیاق این بحث بیانگر این است که قول «از من سؤال کنید» در معرض خشم و ناراحتی و توبیخ آنان به خاطر سؤال کردن است تا آنان عاقبت و فرجام سؤال کردن را بدانند و به همین خاطر هم در آیه آمده

است «إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ» (مائده: ۱۰۱). از این جمله موارد عفو شده را می توان دید؛ یعنی همان چیزهایی که از سؤال کردن از آنها نهی شده است (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۲-۹۳).

این ادله در حقیقت بیانگر این نکته هستند که سؤال کردن از برخی از افعال مکلفین و نیز از حکم آنها کاری نیکو نیست و لازمه این امر آن است که این موارد، معفو عنه باشند؛ پس ثابت شد که مرتبه عفو امری مسلم ثابت بوده و جزو احکام پنجگانه تکلیفی نیست.

۲-۱- قول دوم: نفی مرتبه عفو

برخی از علما مرتبه ای مستقل به نام عفو را نپذیرفته اند. این گروه در نفی این مرتبه، رویه واحدی نداشته و به سه گروه قابل تقسیم هستند:

گروه اول: برخی از این افراد (شافعی، ۲۰۰۰: ۲۰۱-۲۰۲) جصاص (جصاص، ۱۹۸۸: ۲۵۳/۳؛ جصاص، ۲۰۱۰: ۳۶۲/۶؛ زرکشی، ۲۰۰۰: ۲۲۲/۱؛ ابن قیم، ۱۴۲۳: ۴۳۲/۲؛ ابن حزم، ۱۴۰۴: ۴۹۷/۸؛ ابن العربی، ۱۹۹۹: ۶۵؛ سیوطی، ۲۰۰۰: ۲۲/۱؛ اللاحم، ۲۰۱۲: ۴۷/۳) عفو را داخل در مرتبه مباح دانسته اند.

امام شافعی گرچه تصریحی به این رأی ندارند، اما ایشان را می توان قائل به این رأی دانست، زیرا ایشان در تفسیر آیات «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء: ۲۳-۲۴) می فرمایند: این آیه

محتمل دو معناست: نخست: زنانی را که خداوند حرام دانسته است، حرام هستند. دوم: زنانی که خداوند در مورد ایشان سکوت کرده است، حلال اند؛ البته به استناد همین سکوت و نیز این آیه که می‌فرماید: «وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» (شافعی، ۲۰۰: ۲۰۱-۲۰۲). چنان که مشاهده می‌شود، امام شافعی در اینجا به صورت ضمنی پذیرفته است که موارد مسکوت عنه حلال هستند، گرچه در خصوص آیه مورد بحث، به آیه «وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» جهت بیان حلیت موضوع مورد بحث هم ارجاع داده‌اند.

زرکشی مباح را بر سه چیز اطلاق کرده است: الف- اموری که شرع قائل به تسویه بین فعل و ترک آنها شده است. ب- آن مواردی که شرع در مورد آنها سکوت کرده است و گفته می‌شود: «به صورتی که قبلاً بوده استمرار یافته است» و توصیف به اباحه می‌شود؛ یعنی آن چه که انجامش جایز باشد خواه طرفین آن - فعل و ترک - مساوی باشند یا مساوی نباشند. ج- گاهی مباح بر مطلوب اطلاق می‌شود، مانند: «الحلق فی الحج استباحه محظور علی أحد القولین». منظور از اباحه در اینجا این است که حلق، شرط تحلیل نیست، نه این که غیر مندوب^۱ الیه باشد (زرکشی، ۲۰۰: ۲۲۲/۱).

برخی از علما چون ابن حزم (ابن حزم، ۱۴۰۵: ۶۷/۱-۶۸) به قصد ابطال قیاس به معفو عنه بودن موارد خارج از احکام تکلیفی اشاره کرده و این موارد را در جایی ساقط و معفو عنه خطاب کرده (ابن حزم، ۱۴۰۴: ۷۵/۱ و ۸۹) و در جایی دیگر با عبارت «لا حکم» (ابن حزم، ۱۴۰۴: ۵۰/۵) از آن یاد کرده‌اند. ابن حزم می‌گوید: احکام شریعت همه یا فرض، یعنی واجب و لازم، یا حرام، یعنی منهی عنه و محظور، یا حلال، یا تطوع و مندوب و یا مباح مطلق است. وی در ادامه می‌گوید: خدای متعال فرموده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره: ۲۹). نیز می‌فرماید: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» (انعام: ۱۱۹). نیز فرموده است: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نور: ۶۳). نیز به صورت صحیح از رسول خدا روایت شده است: «ذرونی ما ترککم فانما هلك من کان قبلکم بکثره سؤالهم و اختلافهم علی انبیائهم فاذا

امر تکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم واذا نهیتکم عن شیء فاتركوه». بر اساس این نص، آن چه خدای متعال ما را بدان امر کرده است، یا بر آن اجماع واقع شده که مندوب، یا خاص یا منسوخ است و آن چه خداوند متعال یا رسولش ما را از آن نهی کرده‌اند، حرام است، مگر این که نصی یا اجماع آن را مکروه یا خاص یا منسوخ اعلام دارد و آن چه امر یا نهی در مورد آن وارد نشده است، مباح است، زیرا خدای متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره: ۲۹) و رسول خدا ما را امر فرموده است که جز منهیات چیزی از آن را ترک نکنیم و از مأمورات، جز آن چه در استطاعت ما باشد، چیزی بر ما لازم نیست. نیز در حدیث آمده است: «و سکت عن اشیاء فهی عفو» و خدای متعال فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ سُؤُوكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدِّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (مائده: ۱۰۱) خدا آنها را عفو اعلام کرده است. پس در این جهان چیزی خارج از این حکم وجود ندارد. در نتیجه، اصلاً نیازی به قیاس وجود نخواهد داشت و در نتیجه، حکم به قیاس در دین اصلاً حلال نیست (ابن حزم، ۱۴۰۵: ۶۷/۱-۶۸). وی در اینجا احکام را همین پنج مورد دانسته و در نتیجه، به صورت ضمنی منکر مرتبه عفو می‌شود و در جایی دیگر ضمن استدلال به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ سُؤُوكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدِّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ» (مائده: ۱۰۱-۱۰۲) می‌گوید: پس بر اساس نص آیه، آن چه وجوبش یا تحریمش در قرآن نیامده باشد، ساقط و معفو عنه است (ابن حزم، ۱۴۰۴: ۷۵/۱ و ۸۹). وی در جایی دیگر از لفظ حلال اشاره کرده و می‌گوید: آن چه از جانب خدا و پیامبرش مورد نهی واقع نشده است، حلال است و برای کسی حلال نیست که به تحریم آن شهادت دهد (ابن حزم، ۱۴۰۴: ۴۹۷/۸).

گروه دوم: برخی معتقدند که عفو در شمار احکام شرعی نیست، بلکه در مورد مصادیق ادعایی عفو، بر اساس حکم عقل به برائت اصلی عمل می‌شود. از این افراد

می‌توان به الباقلانی (الباقلانی، ۱۹۹۸: ۳۱۵/۱؛ ر.ک: غزالی، ۱۴۱۹: ۵۹۶) و غزالی (غزالی، ۲۰۰۰: ۶۰) و ابن عقیل (ابن عقیل، ۱۹۹۹: ۳۱۱/۲) اشاره کرد. الباقلانی بر اساس نقل زرکشی از وی، معتقد است که در این مورد گفته نمی‌شود که شرع به آن اذن داده است، بلکه عفو داده است و این عفو توصیف به اذن و منع نمی‌شود (زرکشی، ۲۰۰۰: ۳۲۴/۴). الباقلانی خود در این خصوص می‌گوید: «ولو قيل: إن المفتی يكفيه إذا لم يجد دليلاً ينقل الشيء عن حكم العقل أن يقول: «هذا ممّا لا حكم له في الشرع، فلا أحكم فيه بحكم شرعي، وإن اختلف في حكمه من جهة العقل لم يكن ذلك بعيداً» (الباقلانی، ۱۹۹۸: ۳۱۵/۱).

غزالی افعال را سه قسم می‌داند: نخست: قسمی که بر حکم اصلی خود باقی مانده و شرع به صورت صریح یا با یک دلیل نقلی، متعرض حکم آن نشده است. در این مورد سزاوار است گفته شود حکم و وضعیّت سابق به همان شکل سابق استمرار یافته است و چون دلیلی نقلی بر آن وجود ندارد، پس حکمی هم در مورد آن وجود ندارد. دوم: آن قسمی که شرع صریحاً آن را مخیر فیہ اعلام کرده و گفته است: اگر خواستید آن را انجام دهید یا اگر خواستید ترک کنید. این نوع، خطاب است و حکم معنایی جز خطاب ندارد و راهی برای انکار آن نیست. سوم: قسمی که خطابی دالّ بر وجود تخیر در آن وارد نشده است، اما دلیلی نقلی دلالت بر این دارد که در مورد فعل و ترک آن نفی حرج شده است. پس این موضوع با دلیل نقلی شناخته شده است و اگر این دلیل نقلی نبود با دلیل عقلی نفی حرج از فاعل این فعل و بقای آن فعل بر نفی اصلی شناخته می‌شد (غزالی، ۲۰۰۰: ۶۰). ابن عقیل در باب عفو وارده در حدیث «ما أحلّ الله فهو حلال، و ما حرّم فهو حرام، و ما سكت عنه فهو عفو»^۱ آن را عین استصحاب حال دانسته است (ابن عقیل، ۱۹۹۹: ۳۱۱/۲). بر این اساس، همان حکم یا اصل قبلی در مورد آن استصحاب می‌شود.

^۱ - (بزار، ۲۰۰۳: ۱۱۱/۲).

ادله این دو گروه:

۱- افعال مکلفین از این حیث که مکلف هستند، یا همه داخل تحت خطاب تکلیف، یعنی اقتضا یا تخیر هستند، یا این که داخل نیستند. در حالت اول که چیزی مازاد بر احکام خمس نیستند و در حالت دوم لازم می آید که برخی از مکلفین در برخی اوقات یا حالات، خارج از حکم خطاب تکلیف باشند، اما چنین چیزی باطل است، زیرا ما این افراد را مکلف فرض می کنیم و به همین دلیل خروج آنان از احکام تکلیفی صحیح نیست؛ پس چیزی فراتر از احکام پنجگانه وجود نمی تواند داشته باشد (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۴). این دلیل را نمی توان ناظر به محل نزاع دانست، زیرا این دلیل در حقیقت، در پی تبیین عدم وجود مازاد بر احکام پنجگانه تکلیفی است، امری که گروه اول نیز قائل به عدم وجود آن هستند.

۲- این امر زائد - یعنی عفو - یا یک حکم شرعی است و یا این که حکمی شرعی نیست؛ پس اگر حکمی شرعی نباشد، فاقد اعتبار است. دلیل غیر شرعی بودنش این است که عفو نام دارد و عفو زمانی قابل توجیه است که حکم مخالفت با امر یا نهی برای مکلف متوقع باشد و این مستلزم آن است که مکلف به دارای حکم سابق باشد؛ بنابراین صحیح نیست که حکم دیگری بر آن وارد شد؛ چه آن که تضاد احکام پیش می آید. نیز عفو حکمی اخروی است و نه دنیوی؛ و بحث ما در خصوص احکام دنیوی است. اگر عفو یک حکم شرعی باشد، یا باید از احکام تکلیفی باشد یا وضعی؛ و چنان که معلوم است حکم تکلیفی محصور در پنج مورد و حکم وضعی نیز پنج مورد است و عفو هیچ کدام از این ده مورد نیست؛ پس لغو است (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۴).

۳- مرتبه عفو اگر راجع به مسأله اصولی باشد، یعنی گفته شود: آیا صحیح است که برخی موضوعات از حکم الهی خالی باشند یا خیر؟ در این صورت، مسأله محل اختلاف است و اثبات آن اولی از نفی آن نیست، مگر این که دلیلی وجود داشته باشد و ادله موجود در این خصوص متعارض هستند. بنابراین اثبات این مرتبه فقط با استناد به دلیل

سالم و عاری از معارض و دعوای تعارض صحیح است. اما اگر مرتبه عفو اجتهادی باشد، باید گفت که ظاهر، نفی اجتهادی بودن این مرتبه است، زیرا ادله آن در کتب اصول ذکر شده است و اگر راجع به این مسأله نباشد، مفهوم نبوده و ادله ذکر شده بر اثبات مرتبه عفو فاقد دلیل هستند. پس ادله نقلی مقتضی خروج از احکام پنجگانه نیستند، چه امکان جمع بین آنها وجود دارد و عفو امری اخروی است. همچنین اگر عفو ثابت شود، این مربوط به زمان پیامبر (ص) است و نه دوران های دیگر؛ نیز امکان تأویل آن ظواهر وجود دارد. علاوه بر این، انواعی که برای عفو ذکر شد، آنها هم خود داخل در همین احکام پنجگانه هستند، زیرا عفو در آنها راجع به رفع حکم خطا و نسیان و اکراه و حرج است و این یا مقتضی جواز به معنی اباحه، یا رفع ذم و تسبیب عقاب مترتب بر مخالفت است، امری که خود مقتضی اثبات امر و نهی و رفع آثار آن دو به خاطر وجود معارض است و در نتیجه چنین می نماید که این مرتبه عفو و امری زائد بر احکام پنجگانه است (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۴-۹۵).

۴- قراردادن موارد مسکوت در ضمن دائره عفو، صحیح نیست، زیرا بر اساس قواعد شریعت، احکام مسائل یا با نص ثابت می شود و یا با الحاق آنها به منصوصات؛ بنابراین هر موضوعی در شریعت دارای حکم است، پس آن چه مسکوت عنه نام نهاده شده است در دائره اجتهاد قرار داشته و چنان که می دانیم مبنای اجتهاد، الحاق موارد مجهول الحکم به معلوم الحکم و خصوصاً مواردی است که دارای حکم معلوم و منصوص هستند. پس نمی توان موارد مسکوت را داخل در دائره عفو قرار داد (جغیم، ۲۰۱۴: ۱۹۱).

۵- رسول خدا (ص) می فرمایند: «ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ، فَإِنَّمَا هَلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بكَثْرَةِ مَسَائِلِهِمْ، وَ اخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (بيهقي، ۱۳۴۴: ۳۸۸/۱) پس رسول خدا (ص) فرمان داده تا مواردی را که ایشان بدان نپرداخته و ترک کرده اند، ترک شوند و در باب آن سؤال

نشود؛ خواه این موارد در زمان حیات ایشان روی دهد، یا بعد از وفات ایشان؛ پس ما مأمور به ترک این موارد هستیم. نیز در خصوص علت تحریم موارد منصوص سؤال نمی‌کنیم تا در نتیجه، علت تحریم را شناخته و موارد مسکوت را به آن ملحق کنیم؛ چه سؤال کردن در مورد چیزی که ایشان در آن حکم نداده‌اند به گناه نزدیک‌تر است، چراکه در همین حدیث آمده است: «وإذا نهيتكم عن شيء فاجتنبوه وإذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم». پس در این حدیث مسائل به سه دسته تقسیم شده‌اند: مأمور به، منهی عنه، و مسکوت عنه. در مورد مأمور به، بر مکلفین واجب است که حسب استطاعت به انجام آن اقدام کنند و در مورد منهی عنه، بر مکلفان واجب است که به طور کلی از آن اجتناب کنند و در مورد مسکوت عنهم نباید در مورد آنها سؤال و تفتیش کرد. این حکم مختص زمان حیات رسول خدا (ص) و زمان صحابه نیست، بلکه بر ما هم فرض است که حسب استطاعت امر ایشان را امتثال کرده و از مواردی که نهی کرده دوری کنیم و در مورد مسکوت تفتیش و سؤال نکنیم و باید بدانیم که این ترک سؤال از جانب ما به منزله جهل و تجهیل حکم ایشان نخواهد بود، بلکه به معنای اثبات حکم عفو، یعنی اباحه عامه و رفع حرج از فاعل آن است (ابن قیم، ۱۴۲۳: ۴۳۱/۲-۴۳۲).

۶- در حدیث آمده است: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْماً مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ فَحَرَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». طبق این روایت، این موضوعات مسکوت حرام نیستند، پس چون حرام نیستند لازم می‌آید که در اصل مباح باشند (جصاص، ۱۹۸۸: ۲۵۳/۳).

گروه سوم: برخی فقهای شیعه گرچه تصریحی به موضوع مرتبه عفو ندارند، اما علی‌الظاهر و با توجه به فحوائ کلام آنان در مباحث متعدد اصولی، می‌توان آنان را از قائلان به عفو دانست؛ چراکه مثلاً آقا ضیاء عراقی در بحث شک، بعد از نقل روایت «إِنَّ اللَّهَ سَكْتٌ عَنْ أَشْيَاءٍ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نَسِياناً فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَكُمْ» می‌گوید: دلالت این روایت، نفی کلفت از آن چه است که شارع به علت سکوت و عدم بیان حکم و

اظهار آن، علم آن را به بندگان نرسانیده باشد، نه این که شارع مطلقاً از آن چه علم آن به دلیل مواردی چون ظلم ظالمان و مخفی کردن حکم پیامبر (ص) توسط آن ظالمان، حکم به بندگان نرسیده است، نفی کلفت کرده باشد (عراقی، ۱۴۰۵: ۲۰۴/۳؛ ر.ک: خمینی، ۱۴۱۴: ۲۹/۲). شیخ محمد علی کاظمی خراسانی نیز در بحث حسن و قبح عقلی اظهار داشته‌اند که ظاهر روایت بیانگر این است که خداوند با وجود ثبوت مصلحت و مقتضی در مورد این موارد سکوت کرده است و مراد از سکوت، عدم جعل حکم در خصوص آنها است (خراسانی، ۱۴۰۶: ۶۰/۳). پس ایشان موارد مسکوت را لا حکم - و نه مباح - دانسته‌اند، هر چند این نکته را متذکر شده‌اند که احتمال دارد مواردی را که عقل حسن یا قبیح می‌داند در شمار موارد مسکوت عن حکمه یا موارد فاقد مصلحت باشد. ایشان در جای دیگری در توضیحی بر روایت «کلّ شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» می‌گویند: «پس مفاد حدیث مبارک این است که مادام که خداوند متعال در خصوص مواردی سکوت کرده و حکم آنها را بیان نکرده است، مردم در خصوص انجام آنها مانعی ندارند (خراسانی، ۱۴۰۶: ۳۶۳/۳). اما در واقع دیدگاه امامیه، نفی مرتبه عفو است؛ زیرا بر اساس مبانی کلامی و فقهی شیعه چون حسن و قبح ذاتی امکان خلو رویدادها از حکم واقعی - و نه عملی - وجود ندارد، امری که شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۹: ۶۰/۲) به آن تصریح کرده است: «عدم خلو فعل المکلف عن أحد الاحکام الخمسه» و حتی برخی (حکیم، ۱۴۰۸: ۳۱۴/۱؛ آل‌الشیخ راضی، ۲۰۰۴: ۴۹۶) بر آن ادعای اجماع کرده‌اند. استرآبادی نیز به درستی به این نکته اشاره دارد و ضمن ردّ خلو رویدادها از حکم شرعی، معتقد است که تمسک به برائت اصلی من حیث هی، قبل از اكمال دین جایز است، اما بعد از اكمال دین و تواتر اخبار از ائمه اطهار (ع) بر این که در خصوص هر واقعه مورد نیاز امت تا روز قیامت و هر رویداد مورد اختلاف میان افراد، یک خطاب قطعی از جانب خداوند متعال وارد شده است، قطعاً جایز نیست. چگونه جایز باشد؛ حال آن که اخبار متواتر از ائمه (ع) نقل شده است که در خصوص هر رویدادی که حکم آن

را نمی‌دانیم باید توقّف کنیم با این استدلال که بعد از کامل شدن دین، هر واقعه‌ای دارای حکمی قطعی از جانب خدای متعال است. نیز در اخبار متواتر ذکر شده است که هر کس بغیر ما انزل الله حکم بدهد، آنان از کافران هستند. وی در ادامه می‌گوید: «ثم أقول: هذا المقام مما زلت فيه أقوام من فحول الاعلام، فحری بنا أن نحقق المقام فنوضحه بتوفیق الملک العلام و دلالة اهل الذکر (ع) فنقول: التمسک بالبراءة الاصلية إنما يتم عند الاشاعره المنکرين للحسن و القبح الذاتيين و كذلك إنما يتم عند من يقول بهما و لا يقول بالوجوب و الحرمة الذاتيين و هو المستفاد من كلامهم (ع) و هو الحقّ عندی؛ ثمّ علی هذين المذهبين إنما يتمّ قبل إكمال الدين لا بعده، إلّا علی مذهب من جوزّ من العامه خلوّ واقعه عن حکم وارد من الله تعالی» (استرآبادی، ۱۴۲۴: ۲۷۸؛ ر.ک: رازی، بی تا: ۵۴۶/۳). پس هیچ واقعه‌ای خالی از حکم نیست و در نتیجه، نیازی به استناد به برائت اصلی نمی‌باشد و در خصوص موارد مسکوت می‌توان بر اساس حسن و قبح ذاتی، حکم آنها را تعیین کرد. شیخ حائری (حائری، ۱۴۰۴: ۳۴۱/۱) نیز بر همین نکته تأکید داشته و معتقد است که بر اساس اخبار و آثار ثابت نزد ما، خدای متعال در هر واقعه حکم معینی دارد که آن را برای پیامبر (ص) تبیین کرده و ایشان نیز آن را برای اوصیای خود بیان داشته‌اند. پس همه احکام به وسیله آنان تقریر شده و نزد آنان مخزون است و در حقیقت، هیچ واقعه و رویدادی خالی از حکم نیست.

۲- مظاهر و مصادیق مرتبه عفو

معنا و مفهوم عفو در شریعت را می‌توان در موارد زیادی مشاهده کرد. برخی مورد وفاق و برخی محلّ خلافند. به دلیل کثرت این مظاهر و مصادیق، قائلان به قول اول، مصادیق و مظاهر مرتبه عفو را بر اساس ضوابط زیر در سه بخش دسته‌بندی کرده‌اند:

اول: عمل به مقتضای یکی از دو دلیل متعارض، با وجود قوّت دلیل مقابل.

این موضوع در موارد زیر رخ می‌دهد:

- در هنگام عدم امکان جمع بین دو دلیل معارض، زیرا اهمال یکی از آن دو دلیل - که ممکن است فی نفسه ارجح از معمول^۲ به باشد - باید معفو^۳ عنه باشد، زیرا عمل به هر دو دلیل با هم محال و تکلیف بمالایطاق است.
- عمل به عزیمت با وجود موجه بودن دلیل رخصت.
- عمل به رخصت با وجود رجحان جانب عزیمت.
- مجتهد مخطیء در اجتهاد خود، در صورت ارتکاب خطا در اجتهاد معفو^۴ است، اگر جامع شرائط اجتهاد بوده و در لوازم اجتهاد قصور نکرده باشد (ر.ک: الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۵-۹۶).

دوم: خروج با قصد یا بدون قصد از مقتضای یک دلیل اما با وجود تأویل سائغ و مقبول، مانند این که فردی دلیل تحریم یا کراهیت به وی نرسیده باشد و او با این اعتقاد که مباح است آن را انجام دهد، یا آن را ترک کند با این اعتقاد که مباح است، اگر دلیل وجوب و یا ندب به وی نرسیده باشد، یا کسی که تازه اسلام آورده است غسل جنابت را ترک کند به این دلیل که از وجوب آن مطلع نیست، یا از حرمت شرب خمر آگاه نبود و شرب خمر کند و نیز هر فعلی که در اثر غفلت یا خطا و نسیان روی داده باشد. این مسائل همه از معفوآت هستند (ر.ک: الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۶-۹۸).

سوم: مسائل مسکوت^۵ عن حکمهم: در مورد خلو^۶ برخی از مسائل از حکم خداوند متعال اختلاف نظر وجود دارد. برخی به استناد روایاتی چون «و ما سکت عنه فهو عفو» قائل به صحّت خلو^۷ شده و مسائل مسکوت^۸ عن حکمهم را در شمار مظاهر و مصادیق مرتبه عفو پنداشته‌اند، زیرا اگر موضوعی با وجود مظنه^۹ حکم برای آن، در مورد آن سکوت شد این دلالت بر عفو در مورد آن دارد. اما برخی چون امامیه، چنان که آمد به تصریح منکر خلو^{۱۰} شده‌اند، با این استدلال که امر مسکوت^{۱۱} عنه اصلاً وجود ندارد، زیرا احکام مسائل یا منصوص است، و یا این که مقیس بر منصوص هستند و قیاس، از جمله ادله شرعی است و یا این که با مراجعه به حسن و قبح ذاتی افعال می‌توان احکام آنها را

استنباط کرد. پس هر موضوعی در شریعت، محلّ حکم است و در نتیجه وجود چیزی به نام مسکوت عنه منتفی است. الشاطبی دیدگاه اول را ترجیح داده و آن دسته از مسکوت عنهم را که ذیل عنوان مرتبه عفو قرار می گیرند، به سه دسته تقسیم می کند:

- شارع حکمی را به صورت عام صادر کرده و با وجود علم به جزئیات محکوم علیه، فرقی بین این جزئیات نگذارد؛ مانند حلال کردن طعام اهل کتاب در آیه «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ» (مائده: ۵). در این آیه لفظ «طعام» عام بوده و شامل قربانی های اهل کتاب برای اعیاد و کنیسه هایشان می شود. حال سؤال این است که آیا این قربانی ها که متفاوت از طعام هستند - زیرا برای بزرگداشت اعیاد و کنیسه های آنان انجام شده اند - منافی مبادی اسلام و در نتیجه مستثنی از «طعام» بوده و حرام هستند، یا این که مستثنی نبوده و بلکه در شمار معفوات قرار دارند؟ الشاطبی از مکحول نقل کرده که در اینباره از وی سؤال شد و ایشان در جواب گفتند: «آن را بخور، خداوند همه آن چه را - اعتقادات - آنان می گویند، می داند اما با وجود این، ذبیحه های آنان را حلال کرده است». منظور مکحول این است که با وجود این موضوع، عموم آیه تخصیص نیافته است و این به حکم عفو است. در حدیث در تأیید این رویه آمده است: «و عفا عن أشياء رحمه بكم لا عن نسيان فلا تبحثوا عنها».

- برخی عادات جاهلی چون شرب خمر در ابتدای اسلام تقریر شد، اما بعداً و به تدریج حرام اعلام شدند. پس مواردی از شرب خمر که در دوران تدرج، یعنی در فاصله بین تقریر و تحریم روی داده است، مصداق عفو به شمار می آیند. نقل است که بعد از نزول تحریم خمر، سؤال شد کسانی که فوت شده اند و - دوران تدرج - شرب خمر کرده اند چه وضعیتی دارند؟ این آیه نازل شد: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا» (مائده: ۹۳) و رفع جناح، همان معنای عفو است.

– عبادات و معاملاتی که آنان قبل از آمدن اسلام و براساس آئین ابراهیم (ع) انجام می دادند، مانند تکریم ماه های حرام، سعی بین صفا و مروه و تفریق بین نکاح و زنا، همه در حکم عفو هستند (ر.ک: الشاطبی، ۲۰۰۶: ۹۴ و ۹۸ – ۱۰۰).

نتیجه گیری

چنان که قبلاً ذکر شد جز الشاطبی کمتر کسی از علما به بحث در خصوص این موضوع پرداخته و به همین دلیل، اطلاعات کمی در این خصوص در منابع اصولی یافت می شود و به همین جهت، شاید برخی از جوانب مسأله در منابع اصولی با ابهام روبرو باشد. اما با توجه به مطالب پیش گفته در این پژوهش، می توان به جمع بندی و نتایج زیر دست یافت:

۱- قائلان به مرتبه عفو، تعریف خاصی برای این مرتبه ارائه نداده و صرفاً به تبیین مختصات آن پرداخته اند. بنابراین، براساس توصیفات این علما، در تبیین این مرتبه می توان گفت که مرتبه عفو نه بسان واجب و مندوب، مأمور به است و نه به مانند حرام و مکروه، منهی عنه است و نه به مانند مباح، مخیر فیهِ می باشد؛ بلکه مابین حلال و حرام قرار دارد، زیرا ممکن نیست موضوعی متساوی النفع و ضرر و یا متساوی الفعل و ترک بوده، اما فاعل آن مستحقّ ذمّ و مدح نباشد. اما مباح متساوی الفعل و التّرك بوده و مدحی بر انجام یا ترک آن وجود ندارد (ر.ک: الزحیلی، ۲۰۱۰: ۹۶/۱). نیز در اباحه و تحلیل، خطاب و دلیلی این مفهوم را نمایان می کند، به عبارت دیگر، بر اساس وجود یک خطاب و دلیل، حکم به اباحه چیزی داده می شود، اما در عفو اصلاً خطاب و دلیلی وجود ندارد. مرتبه عفو از جهتی شبیه حلال است، زیرا طلبی به آن تعلّق نیافته و انجام آن فاقد إثم است و از جهتی شبیه حرام است، زیرا با توجه به ماهیت این امور – مثلاً خطای مجتهد در اجتهاد – اگر قرار بود حکمی به مثل آن تعلّق یابد، لوم و ذمّ می بود. پس با توجه به این توصیفات، مرتبه عفو نمی تواند شباهتی به امور واجب و مندوب داشته باشد؛ چه امور واجب و مندوب، مستحقّ لوم و ذمّ نیستند.

۲- الشاطبی این مرتبه را نه حکم ششم خوانده و نه گفته که حکم نیست، بلکه آن را چیزی غیر از احکام پنجگانه معرفی کرده است. وی در این خصوص می‌گوید: آیا عفو، حکم است یا حکم نیست؟ اگر بگوئیم حکم است، در این صورت حکم تکلیفی است یا حکم وضعی؟ این موارد همه محتمل هستند، اما چون حکمی عملی بر آن مترتب نیست به صورت قطعی نمی‌توان در این خصوص اظهارنظر کرد. پس ترک بحث در مورد آن اولی است (الشاطبی، ۲۰۰۶: ۱۰۰). اما القرافی به صورت ضمنی حکم نبودن آن را اعلان داشته و می‌گوید: «برای خدای متعال در فعل مخطیء و ناسی و وطاء در شبهات و نیز قتل به خطا حکمی وجود ندارد، بلکه فقط عفو است» (القرافی، ۲۰۰۰: ۲۰۵/۲).

۳- بر اساس نظر گروه اول، اگر ما قائل به این باشیم که آن چه شرع در باب آن سکوت کرده است، دیگر نباید در مورد حکم آن جستجو شود چون حکمی برای آن وجود ندارد، این امر باعث خواهد شد که موضوعات مسکوت عنه خالی از حکم شرعی شده و در نتیجه، زمینه تعطیل برخی ادله شرعی چون قیاس فراهم شود. پس جهت جلوگیری از این تالی فاسد، باید سکوت شارع را حمل بر حکم عفو کرد تا چنین نتیجه‌ای ایجاد نگردد. اما گروه دوم سکوت شرع را بر عدم حکم و از باب تخفیف برای مکلفان حمل کرده‌اند، زیرا اگر حکمی وجود می‌داشت ادراک و جستجوی آن واجب می‌بود.

۴- از نظر گروه اول، عفو مندرج در حکم شرعی است گرچه صراحتاً و در تقسیمات اساسی حکم شرعی این موضوع بیان نشده است، اما با استقراء در می‌یابیم که عفو در غالب تطبیقات و فروع حکم شرعی دخول دارد، لذا امکان انکار آن وجود ندارد. اما گروه دوم به جای نگاه به تطبیقات و فروع حکم، صرفاً نگاه خود را معطوف به تقسیمات حکم دارند و به همین دلیل، عفو را حکمی شرعی ندانسته‌اند.

۵- برخی تعارض‌های ظاهری زمینه ساز اختلاف میان دو گروه در خصوص این مسأله شده است، چه در جایی خدای متعال می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) و در جایی دیگر فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبْدَلْ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» (مائده: ۱۰۱). گروه اول به آیه دوم نگاه دارند، از این زاویه که حامل حکمی شرعی و مسکوت عنه به نام عفو است و آیه اول هم مبین همین معناست؛ چه آن که بیان کرده که قرآن مبین همه احکام و از جمله حکم عفو است و در نتیجه، این دو تعارضی با هم ندارند، اما گروه دوم سکوت را به معنای تبیین ندانسته و در نتیجه، قائل به تعارض شده و معتقدند آیه دوم فقط به قصد تخفیف از سؤال کردن نهی کرده است و قصد تقریر حکمی شرعی را ندارد.

۶- موارد و موضوعاتی که حکم آنها در شرع مسکوت مانده و دلیلی بر وجوب یا تحریم و اباحه آنها وجود ندارد، بر اساس دیدگاه اول فاقد حکم بوده و به تعبیر اصحاب آن دیدگاه در مرتبه عفو قرار دارند، اما بر اساس گرایش اول از قول دوم، مباح تلقی خواهند شد و بر اساس گرایش دوم، حکم سابق آن، یعنی برائت اصلی استصحاب می‌شود و بر اساس دیدگاه امامیه، مراجعه به حسن و قبح ذاتی افعال ما را از استصحاب بی‌نیاز کرده و می‌توان بر اساس این حسن و قبح ذاتی حکم آنها را دریافت. نیز خدای متعال در هر واقعه دارای حکم معینی است که آن را برای پیامبر (ص) تبیین کرده و ایشان نیز آن را برای اوصیای خود بیان داشته اند؛ لذا همه احکام به وسیله آنان تقریر شده و نزد آنان مخزون است و در حقیقت، هیچ واقعه و رویدادی خالی از حکم نیست.

۷- با توجه به وجود ادله‌ای چون قیاس و استحسان، امکان قیاس موارد مسکوت بر موارد منصوص وجود دارد و موارد زیادی از این موضوعات بدین سان واجد حکم شده‌اند. نیز بر اساس دیدگاه دوم، موضوعات زیادی حمل بر مباح یا برائت اصلی شده‌اند. همین امر باعث شده که تعیین مصداق فقهی برای مرتبه عفو، در آثار فقهی

بسیار کم و یا حتی نایاب باشد و همین امر در حقیقت سبب شده که اختلاف در این خصوص به نوعی لفظی جلوه کند.

۸- در حدیث آمده است: «الحلال بین والحرام بین و بینهما أمور مشتهات»؛ منظور از مشتهات، مسائلی است که حلیّت یا حرمت آنها یا به خاطر تعارض ادله و یا تشابه آنها به حرام، نامعلوم باشد. اما این مشتهات، متفاوت از امور مسکوت در شریعت هستند و افراد به رعایت احتیاط در خصوص آنها مأمور شده‌اند، امری که در مذاهب مختلف اسلامی قابل ملاحظه است. اما امور مسکوت در مجموع ممنوع نیستند و بلکه بر اساس دیدگاه‌های منقول از مذاهب اهل سنت، انجام آنها فاقد مانع است. البته در مذهب امامیه با توجه به قبح ذاتی یک عمل، ممکن است حکم به ممنوعیت یک عمل داده شود.

۹- ترجیح پژوهش، پذیرش مرتبه عفو است، زیرا مفهومی متفاوت از اباحه دارد؛ چراکه در اباحه، فرد مخیر اعلام شده و یک دلیل و خطاب مفهوم اباحه را می‌سازد، اما در این موضوع گرچه فرد از انجام کاری منع نشده است، اما اصلاً فرد مخیر اعلام نشده و دلیل و خطابی بر حکم آن وجود ندارد. نیز گرچه مصادیق مرتبه عفو، قلیل و یا نادر هستند اما نصوص فراوانی مؤید چنین مفهومی هستند که در خلال پژوهش مورد اشاره قرار گرفتند. همچنین در روایت «ما أحلّ الله فهو حلال و ما حرّم الله فهو حرام و ما سکت عنه فهو عفو» و دیگر روایات مشابه آن، حلال و حرام و معفوّ جدا ذکر شده است، لذا اگر عفو همان حلال و مباح می‌بود آنها را از هم تفکیک نمی‌کرد.

منابع

- آل الشیخ رضی، محمد طاهر (۲۰۰۴م)، **بدایه الوصول فی شرح کفایه الاصول**، قم: آسره آل الشیخ رضی.
- ابن العربی، ابوبکر (۱۹۹۹م)، **المحصول فی أصول الفقه**، اردن: دار البیارق.
- ابن قیم، محمد بن ابی بکر بن ایوب (۱۴۲۳ق)، **إعلام الموقعین عن رب العالمین**، ج ۲، ریاض: دار ابن الجوزی.
- ابن تیمیه، تقی الدین أحمد بن عبد الحلیم (۲۰۰۵م)، **مجموع الفتاوی**، ج ۷ و ۲۱، دار الوفاء.

- ابن حزم، علی بن أحمد بن حزم اندلسی (۱۴۰۴ق)، **الإحكام في أصول الأحكام**، ج ۱ و ۵ و ۸، قاهره: دار الحديث.
- ابن حزم، علی بن أحمد بن حزم اندلسی (۱۴۰۵ق)، **النبذه الكافيه في أحكام أصول الدين**، ج ۱، بیروت: دار الكتب العلمیه.
- ابن رجب، عبد الرحمن بن أحمد (۱۴۰۸ق)، **جامع العلوم و الحكم**، بیروت: دار المعرفه.
- ابن عقیل، علی بن عقیل بن محمد (۱۹۹۹م)، **الواضح في أصول الفقه**، ج ۲، بیروت: مؤسسه الرساله.
- استرآبادی، محمد امین (۱۴۲۴ق)، **الفوائد المدينیه**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۹ق)، **فرائد الاصول**، ج ۲، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
- الباقلائی، ابوبکر محمد بن طیب (۱۹۹۸م)، **التقريب و الارشاد الصغير**، ج ۱، بیروت: مؤسسه الرساله.
- البزار، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق (۲۰۰۳م)، **البحر الزخار، المعروف بمسند البزار**، مدینه منوره: مکتبه العلوم و الحكم.
- البوصیری، احمد بن ابوبکر بن اسماعیل (۱۹۹۹م)، **إتحاف الخيره المهرة**، ج ۱، ریاض: دار الوطن.
- بیهقی، أحمد بن حسین بن علی (۱۳۴۴ق)، **السنن الكبرى و فی ذيله الجوهر النقي**، ج ۱ و ۹ و ۱۰، حیدر آباد: مجلس دائره المعارف النظامیه.
- جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی (۱۹۸۸م)، **الفصول في الأصول**، ج ۳، کویت: وزاره الأوقاف و الشئون الإسلامیه.
- جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی (۲۰۱۰م)، **شرح مختصر الطحاوی**، ج ۶، دار البشائر الإسلامیه - دار السراج.
- جعیم، نعمان (۲۰۱۴م)، **طرق الكشف عن مقاصد الشارع**، اردن: دار النفائس للنشر و التوزيع.
- حائری، محمد حسین (۱۴۰۴ق)، **الفصول الغرويه في الاصول الفقهيّه**، ج ۱، قم: دار إحياء العلوم الإسلامیه.
- حکیم، سید محسن (۱۴۰۸ق)، **حقائق الاصول**، ج ۱، قم: مکتبه بصیرتی.
- خمینی (امام)، سید روح الله (۱۴۱۴ق)، **أنوار الهدايه**، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- رازی، محمد تقی (بی تا)، **هدايه المسترشدين**، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- الزحلی، وهبه (۲۰۱۰م)، **اصول الفقه الاسلامی**، ج ۱، بیروت: دار الفکر.
- زرکشی، بدر الدین محمد بن بهادر (۲۰۰۰م)، **البحر المحيط فی اصول الفقه**، ج ۱ و ۴، کویت: وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیه.
- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر (۲۰۰۰م)، **الحاوی للفتاوی فی الفقه و علوم التفسیر و الحدیث و الأصول و النحو و الإعراب و سائر الفنون**، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- الشاطبی، ابراهیم بن موسی لخمی (۲۰۰۶م)، **الموافقات فی أصول الشریعه**، بیروت: دار الکتب العربی.
- الشافعی، محمد بن إدريس (۲۰۰۰م)، **الرساله**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- عراقی، آقا ضیاء (۱۴۰۵ق)، **نهایه الافکار**، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- غزالی، أبوحامد محمد بن محمد (۲۰۰۰م)، **المستصفی**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- غزالی، أبوحامد محمد بن محمد (۱۴۱۹ق)، **المنخول من تعليقات الاصول**، بیروت: دار الفکر.
- الغزوی، محمد صدقی بن أحمد بن محمد آل بورنو (۲۰۰۳م)، **موسوعة القواعد الفقهیه**، بیروت: مؤسسه الرساله.
- القرافی، شهاب الدین أحمد بن إدريس (۱۹۹۸م)، **الفروق أو أنوار البروق فی أنواء الفروق**، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- القرافی، شهاب الدین أحمد بن إدريس (۲۰۰۰م)، **شرح تنقیح الفصول فی اختصار المحصول فی الاصول**، ج ۲، بیروت: دار الفکر.
- کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۴۰۶ق)، **فوائد الاصول**، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- اللاحم، عبدالکریم بن محمد (۲۰۱۲م)، **المطلع علی دقائق زاد المستقنع «فقه القضاء و الشهادات»**، ج ۳، ریاض: دار کنوز إشبیلیا للنشر و التوزیع.

References

- Al-Sheikh Rady, Muhammad Taher. (2004). Bidaya Al-Wusul fi Kefayat Al-Usul. Qom: Sheikh Radi family.
- Ibn Taymiyyah, Abul-Abbas Taqi Al-Din Ahmad Ibn-Abdul Halim. (2005). Total Fatwas, (Majmoo' Al-Fatawi). Dar Al-Wafa.
- Ibn Hazm, Abu Muhammad Ali Ibn Ahmad Ibn Hazm Andalusi. (1404). Al-Ihkam fi Usul Al-Ihkam. Cairo: Dar Al-Hadith.
- Ibn Hazm, Abu Muhammad Ali Ibn Ahmad Ibn Hazm Andalusi. (1405) Al-Nabadhat Al-Kafiat Fi Ahkam Usul Al-Din. Beirut: Dar Al-Kutub Al-Elmyah.

- Ibn Rajab, Abul Faraj Abdul Rahman Ibn Ahmad. (1408). Jami' Al-Ulum wa Al-Hukm. Beyrut: Dar al-Mrefa.
- Ibn Al Arabi, Abu Bakr. (1999). Al-Mahsul Fi Usul Al-Fiqh. Jordan: Dar al-Bayariq.
- Ibn Aqil, Abul Wafa, Ali Ibn Aqil Ibn Muhammad. (1999). Al-Wadih Fi Usul Al-Fiqh. Beyrut: al-Resala Publishers.
- Ibn Qayyim, Abu Abdullah Muhammad Ibn Abi Bakr Ibn Ayyub. (1423). I'lam al-Mawgi'in An Rab Al-Alamin. Riyadh: Dar Ibn Al-Jawzi.
- Istarabadi, Muhammad Amin. (1424). Al-Faw'ed Al-Madanyyah. Qom: The Foundation of Islamic Publications Affiliated to Teachers Community.
- Ansari, Sheykh Murtaza. (1419). Fara'ed al-Usul. Qom: Islamic Thought Forum Publication.
- Baghalani, Abu Bakr Muhammad Ibn Tayyeb Ibn Muhammad Ibn Ja'far Ibn Qasem. (1998). Al-Taqrif Wa al-Rashad al-Saghir. Beirut: al-Risala Publication.
- Bazzar, Abu Bakr Ahmad Ibn Amr Ibn Abdul Khaliq. (2003). al-Bahr al-Zakhar, al-Ma'ruf Bimusnad al-Bazzar. Msdina: al-Ulum Wa al-Hukm Library.
- Busiri, Ahmed Ibn Abu Bakr Ibn Ismail. (1999). Ithaf al-Khayr al-Muhara. Riyadh: Dar Al-Watan.
- Bayhaqi, Abu Bakr Ahmad Ibn Hussein Ibn Ali. (1344). al-Sunan al-Kubra Wa Fi Dhaylih al-Jawhar al-Naqi. Hyderabad: Majlis al-Nizamyyah Encyclopedia.
- Jassas, Abu Bakr Ahmad Ibn Ali Razi. (2010). Sharh Mukhtasar al-Tahawi. Dar al-Bashaeir al-Islamyyah- Dar al-Siraj.
- Jassas, Abu Bakr Ahmad Ibn Ali Razi. (1988). al-Fusul Fi al-Usul. Kuwait: Wizarah al-Awqaf Wa al-Shu'un al-Islamyyah Dawla al-Kuwait.
- Jaghim, Nu'man. (2014). Turugh al-Kashf An Maghasid al-Shari'. Jordan: Dar al-Nafais Lil Nashr Wa al-Tawzi'.
- Haeri, Muhammad Hussein. (1404) al-Fusul al-Gharwyyah Fi Usul al-Fiqhyyah. Qom: Dar al-Ihya al-Ulum al-Islamyyah.
- Hakim Seyyed Mohsen (1408). Haqaeq al-Usul. Qom: Basirati School.
- Khorasani, Mohammad Ali Kazemi. (1406). Fawaed al-Usul. Qom: The Foundation of Islamic Publications Affiliated to Teachers Community.
- Khomeini, Ruhallah al-Musavi. (1414). Anwar al-Hidayah. Tehran: The Foundation for Collecting and Publishing Imam Khomeini's Works.
- Razi, Mohammad Taqi. (n. d.). Hidayah al-Mustarshedin. Qom: The Foundation of Islamic Publications Affiliated to Teachers Community.

- Zuhayli, Wahbah. (2010). Usul al-Fiqh al-Islamyyah. Beirut: Dar al-Fikr.
- Zarkashi, Badr al-Din Muhammad Ibn Bahadur Ibn Abdullah. (2000). Albahr al-Muhit Fi Usul al-Fiqh. Kuwait: Wizarah al-Awqaf Wa al-Shu'un al-Islamyyah.
- Suyuti, Jalal al-Din Abd al-Rahman Abi Bakr. (2000). Alhawi Li-al-Fatawi Fi al-Fiqh Wa Ulum al-Tafsir Wa al-Hadith wa al-Usul Wa al-Nahw Wa al-I'rab Wa Sair al-Funun. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmyyah.
- Shatibi, Abu Ishaq Ibrahim Ibn Musa al-Lakhmi. (2000). Almwafaqat Fi Usul al-Shariah. Beirut: Dar al-Kutub al-Arabi.
- Shafe'ei, Muhammad Ibn Idris. (2000). al-Risalah. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmyyah.
- Araqi, Aqa Zia'. (1405). Nihayat al-Afkar. Qom: The Foundation of Islamic Publications Affiliated to Teachers Community.
- Ghazzali, Abu Hamed Muhammad Ibn Muhammad Ibn Muhammad. (1419). Al-Mankhool Min Ta'liqat al-Usul. Beirut: Dar al-Fikr.
- Ghazzali, Abu Hamed Muhammad Ibn Muhammad Ibn Muhammad. (2000). Al-Mustasfa. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmyyah.
- Ghazzi, Muhammad Sidqi Ibn Ahmad Ibn Muhammad Aal Borno Abu Harith. (2003). Mawsu'at al-Qawa'id al-Fiqhyah. Beirut: al-Risala Foundation.
- Qarafi, Shab al-din Amhad Ibn Idris. (2000). Sharh Tanqih al-Fusul Fi Ikhtisar al-Mahsul Fi al-Usul. Beirut: Dar al-Fikr.
- Qarafi, Shab al-din Amhad Ibn Idris. (1998). Al-Furuq Aw Anwaar al-Buruq Fi Anw'e al-Furuq. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmyyah.
- Lahim, Abd al-Karim Ibn Muhammad. (2012). Al-Muttali Alaa Daqaiq Zad al-Mustaqna' "Fiqh al-Qaza Wa al-Shahadah". Riyadh: Dar al-Kunuz Ishbilia Li al-Nashr Wa al-Tawzi'.